

بسم الله الرحمن الرحيم

ان شيخ رباني و ان مریدانی شیخ ابو یوسف بن یعقوب
قدس سرمد و جعفر بن محمد که با ایشان یازده سال
اول ایشان ابو موسی بود خادم و دوم بنده ضعیف الخلق
بود سیوم امام شیخ غازی چهارم هم سحاق پنجم خود را
برادر زاد خود ذکر یا بستم خود آدم نشوری است خود
بنیام خود چند روز خود فریض یازدهم با باستان عاف ترک
سبب مدین شیخ یوسف قدس که بولایت سمرقند آن بود که
خواهر حمید الدین مکنانی بولایت ری رفتن و ازین شش سال
گذشت خضر علیه بولایت سلطیه بودند مردی بود بخارا
امام مالک حمد بن عبد حمید نام و بن او بعد و سیزده رسید بود
و فرزندی از قاری سوره الفصح با و نشاء سلطیه را در
بدیدند و او را از ملک بدر کرد و حاکمیت او را گرفتند
سلطیه در دست و گوهر امینت و زینب و امیر در رسید
بود و فضا این با و نشاء خود عبد حمید افاد و مدت چند

شبان روز بود که طعام نخورده بود بخود اندیشید که حساب
خانه طعام طلب چون بدر خانه رسید که طعام بستم او رسید
مردی بر دید بروی سلام کرد و بلفظ روحی و گفت از شکر
ولا تیم و چند شبانه روزت که طعام نخوردیم خود عبد حمید
فرمودند که در خانه درای با و نشاء در آمد و را تعظیم کرد
و او را فرمودند که طهارت کن با و نشاء طهارت گویند و تو
که شکرانه و منو کن در با و نشاء شکر و منو بخوار و بعد از آن
خواند او روند با و نشاء بسیار پیش با و نشاء که نشاء با و نشاء
چند آنکه توانست بخورد و بعد از آن جا آمد او بنشیند و
او را تر اشید و او را خوابانیدند چون با و نشاء بدیدند
با و نشاء را که به آمد و بسیار بکرت خود بنده طویل سوال کرد
که سبب که ریجست با و نشاء گفت که من تو ام گفت خود عبد حمید
او را بسو کند دادند که بگو و شرم مدار با و نشاء از و نشاء
دید بود بر لفظش رفت که مرا من نشاء سید گفتند تو با و نشاء
سلطیه بنامش گفت بنی خود عبد حمید گفتند خود ای که ولایت را